

ماجراهای سمندر صاحب

آرش شفای

هارولد لاسول، چهره‌ی برجسته‌ی علوم ارتباطات در مدل مشهور خود در تحلیل ارتباطات می‌گوید: باید دید چه کسی، چه چیزی را، از چه مجرایی و با چه تأثیری منتقل می‌کند. حال فرض می‌کنیم پیامی که قرار است منتقل کنیم باید به دست مخاطبی نوجوان برسد، بهترین شیوه شاید این باشد که «پیام» را در زوررقی از علائق نوجوان ببوشانیم و از مجرای مانند یک داستان بلند، تأثیرگذارترین شیوه را برای انتقال پیام انتخاب کنیم؛ درست مثل کاری که «فریدون عموزاده خلیلی» در «زردمشکی» کرده است.

پایه‌ی اصلی خلق داستان به استفاده‌ی هنرمندانه‌ی نویسنده از صنعت جان‌داری یا تشخیص بنا شده است، اما این تازه نقطه‌ی آغاز کار نویسنده است. چرا که او با بسط دادن این تجربه و بنا کردن داستان بر محور قهرمان‌های غیر جان‌دار، خواننده را در دنیای خاص داستانش غرق می‌کند. در جهان داستان «زردمشکی» آدم‌ها غایب هستند و به جای آدم‌ها، دوچرخه‌ها هستند که فعال می‌باشند؛ دنیا به دست دوچرخه‌ها

افتاده است و آن‌ها با تنوع شخصیت، تعدد فضاها، مخاطب را درگیر جهان داستانی خود می‌کند.

«دوچرخه» از علایق هر نوجوانی است؛ گره‌خوردگی کودکی و نوجوانی نسل امروز با خاطرات دوچرخه‌سواری‌های طولانی نسل قبلی شاید قابل مقایسه نباشد، اما به هر حال همین نوجوانان نسل رایانه و بازی‌های پشت‌میزی هم، هر از چندگاهی پای به رکاب دوچرخه زده‌اند.

در این میان کم‌تر کسی به فکرش رسیده است که می‌توان دوچرخه را مستقل از «دوچرخه‌سوار» تصور کرد و به جای تعدد و تکثیر شخصیت‌های صاحب دوچرخه، تعدد و تکثیر خود دوچرخه‌ها را در ذهن آورد و بر اساس همین شخصیت‌های متعدد، جهانی آفرید که در آن کنش و واکنش‌های انسانی و احساسی بین اجسام و اشیاء بدون احساس روی دهد. وقتی لوازم نخست این «خیال‌رها» فراهم شود، آن‌گاه می‌توان به خیال اجازه داد که در آفرینش ریزه‌کاری‌های مختلف این دنیای کاملاً «ساختگی» تا هر جا که می‌تواند پیش برود.

بر همین اساس می‌توان تصور کرد که دوچرخه‌ها وقتی عاشق می‌شوند، هر جا که بچرخند تصور دوچرخه‌ی معشوق در آن دیده می‌شود؛ می‌توان فکر کرد که دوچرخه‌ها به روغن سوخته معتاد می‌شوند؛ درد می‌افتد توی جان طوقه‌هاشان و تنه و فرمان‌شان تیر می‌کشد و...!

این جهان داستانی خاص، بی‌شک مخاطب نوجوان را به دنبال خود خواهد کشید، اما ممکن است نویسنده چنان غرق در آفرینش این ریزه‌کاری‌ها و شیرین‌کاری‌های تصویری شود که اصل ماجرای داستان را فراموش کند، البته «زردمشکی» سعی کرده است هم‌چنان که در عرض با حوصله پرداخت شده است در طول داستان نیز به خوبی و با ضرباهنگ مناسب پیش رود.

«زردمشکی» یا «سمندر» یک دوچرخه‌ی سیرک است که روزگار غدار او را از سیرک بیرون می‌اندازد و سر و کارش به یک اوراقی می‌افتد. در اوراقی او دوستانی می‌یابد که او را برای بازگشت به سیرک کمک می‌کنند اما نقشه‌ی فرار شکست می‌خورد و گذر «سمندر» و دوستش «سونامی» به هند می‌افتد. در هند، اقبال «سمندر» و دوستش را با یک گروه فیلم‌سازی آشنا می‌کند و «سمندر» به هنربیشه‌ی اول یک فیلم هندی تبدیل می‌شود. او برای یاد گرفتن شیوه‌ها و تکنیک‌های هنری (و در حقیقت جادو) سختی‌هایی را متحمل می‌شود، اما در آخرین صحنه‌های فیلم دچار حادثه‌ای می‌شود. «سمندر» که به



هنرمندی مشهور تبدیل شده است، ناخودآگاه به رهبر یک جنبش اجتماعی برای مطالبه‌ی حقوق اجتماعی دوچرخه‌های فقیر مبدل می‌شود.

او و دوست جدیدش در شلوغی‌های ناشی از اعتراضات دوچرخه‌های فقیر، به قصد بازگشت به ایران از کشور هند می‌گریزند، اما در راه دچار بدشانسی و مجبور می‌شوند در یک گروه دوچرخه‌های جنگی وارد شوند. آن‌ها از دست این گروه‌های جنگ طلب می‌گریزند و سرانجام موفق می‌شوند به سرزمین خود برگردند و در این مسیر، «سمندر» عاشق «الماس سیاه» شده است که همان دوچرخه‌ی صورتی ژاپنی بود که به خاطر آمدنش به سیرک، «سمندر» را بیرون کرده بودند.

می‌بینید که پیام اصلی و پوشیده «فریدون عموزاده‌خلیلی» در «زردمشکی» برای مخاطب نوجوانش؛ لزوم توجه آگاهانه به پیرامون، تن ندادن به تقدیر، گریختن از ورطه‌ی جنگ و دیگرگوشی و ستایش عشق و مهربانی است اما نویسنده، آن قدر آگاهانه این پیام را در جزءپردازی‌های خود مستتر کرده است که شاید بسیاری از خوانندگان «زردمشکی» به صراحت پیام‌گذاری نویسنده را درک نکنند و بیش‌تر در ظرایف فرمی کار متوقف شوند.

«زردمشکی» سعی کرده است با حفظ ضرباهنگ مناسب و فصل‌بندی‌های هوشمندانه همواره مخاطب را باخود داشته باشد. پی‌درپی آمدن اتفاقات و بعضی شیرین‌کاری‌های نویسنده و طنز ظریفی که به صورت چاشنی نه‌چندان پُررنگ در تمام متن پراکنده شده است باعث شده است که خواننده‌ی نوجوان به صورتی فعال با متن درگیر شود و بدون ملالت از حجم ۲۱۵ صفحه‌ای کتاب، منتظر اتفاق بعدی داستان باشد.

بخشیدن حس کاملاً انسانی به دوچرخه‌ها در عین حذف کامل شخصیت انسان در رمان، می‌تواند یک تیغ دو دم برای نویسنده باشد. اگر نویسنده از یک سو، سویی انسانی رمان را بالا ببرد، جهان داستانی مبتنی بر قهرمانان «دوچرخه‌ای» آسیب جدی می‌بیند و اگر از طرف دیگر داستان سرشار از آهن‌های سیار شود و رنگ و بوی انسانی داستان کم شود، در انتقال حس و عاطفه به مخاطب ناموفق خواهد بود.

«عموزاده‌خلیلی» در الاکلنگ این دو وزنه‌ی ناهم‌سنگ تمام توان خود را به کار برده است تا مخاطب دست او را نخواند و اگرچه گاه احساس می‌شود یک طرف این الاکلنگ به نفع یک سویی این حس سنگینی می‌کند؛ بلافاصله نویسنده در متن دخالت کرده، تعادل آن را حفظ می‌کند.

یکی از زنگی‌های نویسنده، در آفرینش جهان داستانی طنزانه‌ای - که بتواند هم پیام‌های او را به مخاطب منتقل کند و هم مجرای مناسبی برای انتقال این پیام باشد - منتقل کردن بخش عمده‌ای از فضای داستانی به سرزمین هند و آفریدن فضایی معلق میان طنز و احساس است که خواننده را به دنبال خود می‌کشد.

این بخش از داستان را اگر در کنار بخشی از داستان قرار دهیم که «سمندر» و دوستش درگیر یک ماجرای نیمه‌جنگی می‌شوند، و این دو بخش را با هم مقایسه کنیم، می‌بینیم بالا رفتن سویی طنز در بخش نخست باعث شده قسمت سفر به هند، موفق‌تر از آب درآید و کشش بیش‌تری برای خواننده داشته باشد.

استفاده‌ای که به خصوص نویسنده از فضای آشنای فیلم‌های هندی کرده است، در متن خوش نشسته است:

«جبار سینک آرتیست بده فیلم بود. حُب باید هم پشت‌بامش بزرگ‌تر می‌بود، قد یک زمین فوتبال. تا برسیم جلوی خرپشته، کلی باید رکاب می‌زد. یک فیلم‌بردار هم جلوی پله‌ها منتظرم بود. یواش یواش از پله‌ها رفته پایین. از پنجره پشت انباری باید می‌رفتم تو. یک طناب آن‌جا آویزان بود. حُب فیلم هندی بود، کسی نمی‌پرسید چرا آن‌جا طناب آویزان شده یا چرا پنجره باز است همین‌جوری!»

تصویرگری «علیرضا گلدوزیان» به همراهی طراحی گرافیک «کوروش پارساژاد»، در انتقال مفاهیم تصویری متن مکتوب به مخاطب کمک خوبی کرده است. اگر از طرح جلد نه‌چندان جذاب کتاب بگذریم، به نظر می‌رسد طراحی صفحات داخل و صفحه‌آرایی کتاب در انتقال حس و حال نسبتاً مدرن و نوجویانه نویسنده، در عین انتقال مفاهیم نثر به مخاطب به صورت فعال عمل کرده است.

«زردمشکی»، پیام‌هایی دارد که از مجرای داستانی خلاقانه و سلسله ماجراهای پیاپی در فضای داستانی خاص خود به مخاطب نوجوان و نوجوی خود منتقل می‌کند؛ این که تأثیر این پیام‌ها تا کجاست تا حدود زیادی به مخاطب بستگی دارد.

